

## بحشی درباره زبان فارسی

(۵)

زبان فارسی معمول همان زبان دری است که بعد از اسلام زبان رسمی و ادبی ایران شده و نظم و نثر فارسی را بآن نوشته‌اند. تفاوتیکه زبان فارسی امروزه با زبان دری قدیم دارد در دو چیز است :

یکی از میان رفتن بعضی خصوصیات دستوری و دیگری پذیرفتن لغات و اصطلاحات از زبانهای بیگانه و از لهجه های مختلف ایرانی و اگر از این دو اختلاف جزئی بگذریم در عرف مقصود از زبان فارسی همان زبان دری است که از قرن سوم و چهارم هجری در شعر و نثر فارسی رواج یافته و هنوز هم معمول و متداول است.

شیواترین آثاریکه از زبان دری قدیم در دست است در نثر مقدمه شاهنامه ابومنصور و ترجمه تاریخ و تفسیری طبری میباشد و در نظم از قصائد فرخی و عنصری و حماسه های شاهنامه فردوسی میتوان نام برد که عموماً از شاهکارهای نثر و نظم دری بشمار میروند .

میگویند منشاء و اصل زبان دری زبان پهلوی است ( که آنرا فارسی میانه نام نهاده‌اند ) و دلیلی که برای اثبات ادعای خود می‌آورند شباهتی

است که در صورت و ریشه میان لغات دری و پهلوی موجود است و لسی این دلیل به تنهایی قانع کننده نیست چه وجود شباهت در صورت و ریشه میان دو زبان دلیل آن نیست که یکی از دیگری ناشی شده باشد بلکه ممکن است دو زبان همعرض باشند چنانکه این شباهت میان اغاب لهجه های فارسی جنوب و مغرب ایران موجود است در حالیکه همه آنها همعرضند و از زبان پهلوی اشتقاق یافته اند و هیچ کدام از آنها از دیگری اشتقاق نیافته بنا بر این میتوان احتمال داد که زبان دری با زبان پهلوی همعرض باشد بدین معنی که هر دو آنها در عرض هم و در دو محیط مختلف از فارسی باستان گرفته شده باشند و برای قبول این احتمال دلائلی هم وجود دارد که در زیر با آنها اشاره میشود :

۱ - اگر هم از لغات سغدی و خوارزمی که در زبان دری موجود است و در زبان پهلوی دیده نمیشود صرف نظر کنیم ، قسمتی از کلمات بهاری را می بینیم که در زبان دری وجود ندارند در حالیکه از حیث زیبایی لفظ و لزوم معنی کلماتی نبوده اند که بتوان آنها را از لغات منسوخ بشمار آورد و قاعدتاً زبان دری ( در صورت مشتق بودن از پهلوی ) میبایست آنها را دارا میبود ، از این قبیل :

برزیدن (== احترام گذاشتن ) ، چاشتن (== آموختن ) ، چیم (== دلیل دخشک (== خاطره ) ؛ هاوند (== آشنا ) پیم (== شیر ) ، شون (== نشان ) یشتن (== عبادت کردن ) ، زره (== دریا ) ، انی (== دیگر ) ، اهی = (زود) ، اهلا (== عادل و رستگار) ، اند (== بسیار) ، پیواختن (== جواب دادن) و غیره .

۲ - تفاوتیکه میان لغات مشترک در دو زبان وجود دارد . غالباً از تعویض

حرف است نه کم کردن توضیح آنکه در زبانهای جنوب و مغرب ایران که از پهلوی ماخوذند عموماً کلمات صورت مختلفی از اصل پهلوی هستند و مثلاً بجای «روح» «رو» یا عوض «گیت» و «دات» پهلوی «گت» و «دا» میگویند و اگر زبان دری هم مانند آنها از پهلوی مشتق میبود میباید وضعی شبیه بآنها میداشت در حالیکه چنین نیست و کلمات مشترک و هم‌ریشه در دو زبان دو شکل متفاوت دارند.

چه از راه قلب حروف یا از نظر شکل کلی، از راه قلب حروف :  
مانند قلب «و» اول به گگ : وستاخ = گستاخ وزارتت = گزاردن  
ورت = گرد.

«ت» به «د» : گیت = گفت «دات» = داد ، «کرت» = کرد  
یا چ به «ز» هچ = از ، وچیدن = گزیدن ، ریچ = ریز  
یا «س» به «ش» راس = راه ، مس = مه  
یا «و» به «ب» ویست = بیست ، «وس» = بس ، وت = بد  
یا «ه» به «خ» «هو» = خوب ، مینوچخر = مینوچهر  
یا «ه» به الف هندوختن ، = اندوختن ، هنگیختن = انگیختن  
یا «ه» Ag ، Ahe) آخر کلمات «A» بهانگ = بهانه ، گجستک = میزک =  
مزه ، کرفک = کرفه و امثال این‌ها که میتوان از مقایسه لغات دری و پهلوی بدست  
آورد .

این که «اک» و «اگ» را در آخر کلمات به پهلوی دارای يك ماخذ  
شمردیم از آنجهت است که معربهای این قبیل کلمات در زبان تازی که به پیش از  
اسلام یا قرون اولیه اسلام مربوط است بدو صورت دیده میشود: در مواردی

«اف» و در جاهائی «اج» بکار رفته که بترتیب اولی جانشین «اک» و دومی جای-گزین «اگ» است همون: بیدق (= پیادك) مافستق (= پستك)، باشق (= باشك) استبرق (= سترك) یا فالوذج (= پالودگك)، بنفسج (= بنفشك)، برنامج (= بارنامگ)، بابونج (= بابونگ).

از نظر تفاوت شکل کلی نیز در بالا امثله ای ذکر شد و نیازی بتکرار نیست. در این جا ممکن است ایراد شود که اگر اختلاف لغات پهلوی و دری بیکی ازدو صورت فوق الزامی است پس چرا در پهلوی بکلماتی برمیخوریم که عینا همان صورت لغات دری را دارند مانند فرخ، فریب، دوست و امثال این ها؟ جواب این سوال بنظر من اینست که چون اغلب کتب پهلوی موجود بعد از اسلام نوشته شده و نویسندگان آنها کاملاً بزبان پهلوی قدیم آشنائی نداشته اند هر جا در مانده اند کلمات دری را بکار برده اند و یا ممکن است تصور کنیم که قبل از اسلام از راه همجواری لغات دری در پهلوی وارد شده (همچنانکه لغات پهلوی در زبان دری آمده) و حتی گاهی نیز دیده میشود که در یک نوشته پهلوی دو صورت دری و پهلوی با هم ذکر شده مانند: گان = جان، ورك = گرگ، ماد = مادر، پدر، برادر = برادر، یوان = جوان؛ آبسال = بهار، وشتن = گشتن و غیره.

۳- اگر زبان دری دنباله زبان پهلوی میبود میبایست در قواعد و علائم دستوری وضعی متناسب بالهجه های ماخوذ از پهلوی میداشت برای مثال گوئیم: در صرف ماضی متعددی در زبان پهلوی ریشه ماضی بوسیله ضمائر شخصی قبل از خود صرف می شود و مثلاً صرف فعل «گپتن» چنین بود: ام گپت (= گفتم)، امان گپت (= گفتیم) - ات گپت (= گفتی)، امان گپت (= گفتید) - امش گپت (= گفت)، اشان گپت (= گفتند).

لهجه‌های ماخوذ از پهلوی هم که در غرب و جنوب ایران رایجند در صرف ماضی متعدی همین وضع را دارند چنانکه در (جز) اصفهان الان در سخن گفتن معمولست و درویش غلامحسین جزى در غزلی میگوید:

بمدی (== دیدم) هر طایفه ایرا و خشان سوی تو بو (== بود)

دلشان آئینه حلقه گیسوی تو بو

هر که هر جاثیده بش ساته (ساخته است) عبادتگاهی

همه منظورش محراب دوا بروی تو بود

جزی از بیخردی بتدی (== دیدی) آخر نندی (== ندیدی)

جام می در کف و دلدار پهلوی تو بو

حال بزبان دری بر میگردیم، اگر این زبان از پهلوی ناشی شده بود میبایست

بجای «دیدم» و «دیدی» و «ساخته است» بترتیب «بم دی» و «بتدی» و بش ساته یا

چیزی شبیه به این‌ها معمول می بود در حالیکه می بینیم چنین نیست و حتی در لهجه

های مشتق از زبان دری در خراسان و ماوراءالنهر نیز این نوع صرف وجود ندارد.

بعلاوه بعضی از علائم دستوری پهلوی در دری معمول نیست مانند a علامت

نفی: (اکار == بیکار) و (âd) پسوندیکه از صفت اسم معنی میسازد: (روشناد ==

روشنی) و توم علامت صفت عالی: (خوشتوم == خوشترین یا (est): (بالست ==

بلندترین)، او حرف اضافه: (اوشما == شما) و ایچ علامت عطف معنی نیز که به

آخر کلمات میبوند و ایها علامت قید در آخر کلمات: (قانونیها == قانوناً،

راستیها == براستی) و از این قبیل که اگر منشاء زبان دری پهلوی می بود میبایست

در زبان دری بنحوی وجود میداشتند در حالی که چنین نیست بعلاوه در زبان دری

علائمی از قبیل «را» علامت مفعول صریح و «ترین» علامت صفت عالی و فعل مقاربه

(خواست شد...) و a انشائی که در حال استفهام و دعا و تردید و تخیل و حسرت و تمنی و ندا و غیره بآخر فعل یا اسم میپیوندد مانند: این است؟ (== آیا این است؟) - مبادا، منشید، (در حال دعا) - آهوی دشتی در دست چگونه دوا؟ او ندارد یار بی - یار چگونه رودا؟ (تردید یا استفهام)، دروغا، دردا (حسرت)، گفتاچه توان کرد که تقدیر چنین بود؟ (تخیل)، خوشا تفرج نوروز خاصه در شیراز (تمنی)، شه - شهر یار جهان داورا! (ندا) - وجود دارد که در پهلوی نیست.

۴ اگر زبان دری، ماخوذ از زبان پهلوی می بود میبایست از حیث زمان بعد از زبان پهلوی باشد در حالیکه قرائن نشان میدهد که زبان دری در عهد ساسانیان وجود داشته و در همان زمان که پهلوی رائج بوده باین زبان در مشرق ایران و ماوراءالنهر تکلم میشده و حتی در دربار سلاطین ساسانی نیز معمول بوده چنانکه در کتب اسلامی مذکور است:

الف - در المسالك الممالك ابن خردادبه عبارتی از بهرام گور پادشاه ساسانی نقل شده که يك شعر هشت هجائی و بزبان دری است باین شکل:

« منم شیئی مشلمه امنم بپر یله »

ب - جاحظ در کتاب المحاسن والاضداد عبارتی از توقیعات انوشیروان آورده باین صورت: « هرک روز چرذ و هرک خسبد خواب بیند ». و هم از او در کتاب التاج جمله « خرم خفتار » از شاهان ساسانی نقل شده که هر دو عبارت بزبان دری میباشد.

ج - طبری در تاریخ خود از قول اسماعیل بن عامر یکی از سرداران خراسان که به تعقیب مروان بن محمد آخرین خلیفه اموی بمصر رفت، هنگام

جنگ بخراسانیان گفت: «دهید یا جوانگان» و جای دیگر از قول هدین اسماعیل آورده که: «یا اهل خراسان مردان خانه بیابان هستید برخیزید» و این عبارات بزبان دریست

آنچه از این قبیل مطالب در کتب اسلامی آمده نشان میدهد که زبان دری در عهد ساسانیان و اوائل ظهور اسلام در خراسان رواج داشته و خبری هم در الفهرست ابن الندیم آمده که زبان دری در عهد ساسانیان زبان مردم خراسان و اهل مشرق بوده و در دربار ساسانی نیز درباریان بدان سخن میگفته‌اند و بهمین جهت آنرا زبان دری نامیده‌اند.

در تأیید این مطلب میتوان بعضی معربهای قبل از اسلام را دلیل آورد مثلا کلمه «جناح» که در قرآن مجید بکار رفته لغتی معرب است و از کلمه «گناه» ساخته شده که لغتی بتلفظ و املائی زبان دری و صورت پهلوی آن «ونامق» یا «وناه» است همچنین کلمات «کهف»، «جزا»، «دف»، «زور و سراب» که بترتیب معرب کلمات کاف (= غار)، «سزا»، «رده»، «زور و سراب فارسی دری میباشند و در اشعار عرب قبل از اسلام هم نمونه‌هایی از این قبیل میتوان یافت.

در حال بنظر ما زبان دری بازبان پهلوی دو خواهرند که از يك مادر (پارسی باستان) زائیده شده و در دو محیط مختلف نشو و نمو کرده‌اند، زبان پهلوی در مغرب و شمال و جنوب ایران و زبان دری در مشرق و خراسان و این دومی منشاء فارسی امروزه است که زبان رسمی کشور شاهنشاهی است و در واقع همان زبان دری قدیم است که بالغاتسی بیگانه در آمیخته و مادر

شماه‌های آینده بآن اشاره خواهیم کرد.

در پایان بد نیست با نمونه‌ای چند از لغات معرب فارسی دری که از اوائل اسلام باقی مانده این مقاله را پایان دهیم:

ابریسم (= ابریشم)، ابریق (= آبرقع و آبریز)، ارجوان (= ارغوان)،  
 باطیه (= بائیه)، بقم (= بکم)، بیزار (= بازار)، جاموس (= گاومیش) جریز  
 «= گریز» جزاف «= گزاف»، جل «= گل»، جلسان «= گلشن»، جنبه  
 «= گنبد»، جوز «= گوز»، خلیج «= خدنگ» خوان «= خوان»، دهقان  
 «= دهگان»، رستاق «= روستاک»، زاگ «= زاج»، زلق «= زنج»، سورجین و  
 سرقین «= سرگین»: شاروف «= جاروب»، شوذر «= چادر»، صرم «= چرم»  
 صنج «= چنک»، صندل «= چندن»، طاق «= تاک»، طیلسان «= تالشان»، فرسخ  
 «= فرسنگ»، فرند «= پرند»، قبان «= کبان»، قریز «= کربز»، لجم «=  
 لگام»، «مرزبه» «= مرزبان»، مسک «= مشک»، نشوار «= نشخوار»، هندام «= اندام»  
 ترچس «= نرگس»، هنداز «= اندازه»

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 رتال جامع علوم انسانی

در پایان باید یاد آور شویم که مقاله شماره پیش بجدی پرغلط چاپ شده که قابل اصلاح نیست زیرا بر فرض که در صدد، اصلاح آن باشیم بعلت نبودن علامات لازم و عدم آشنائی چاپخانه بخط اینجانب مجدداً باید غلطنامه‌ای برای غلطنامه اول تهیه کنم و این رشته سردراز خواهد داشت بنابراین اصلاح آنرا بهوش خواننده و امیدگذارم و فقط استدعا دارم دستور فرمائید در آینده در غلط‌گیری دقت کنند.